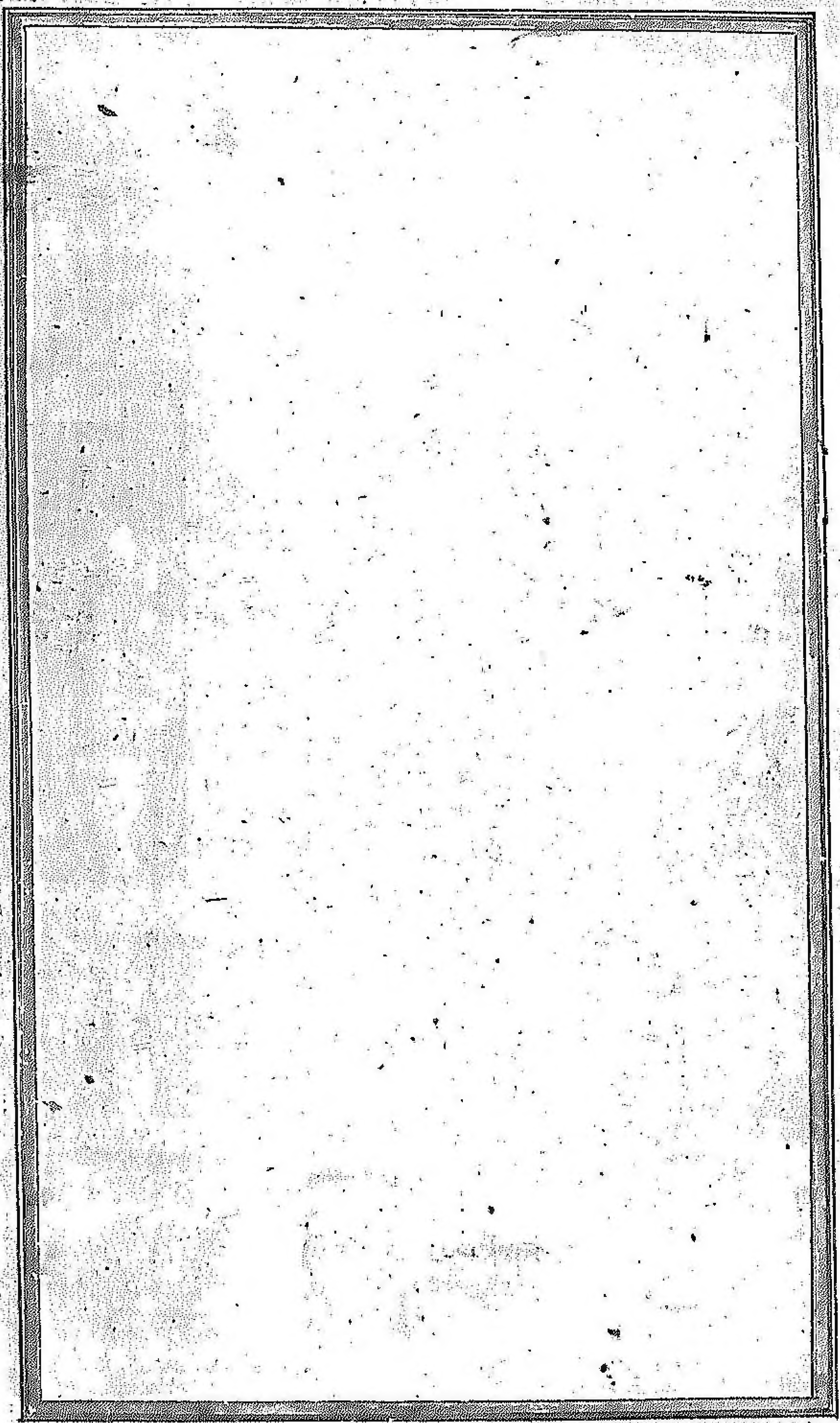
۱۳/۷/۴

ترجمهٔ تاریخ طبری بفارسی اصل از محمد بن جریر بن یزید الطبری متوفی سنه ۳۱۰
کما فی اول کشف الظنون ج ۲ ص ۲۲۷ که در سنه ۲۵۲ شروع و در سنه ۲۹۴ تمام کرده ترجمه از
ابی علی محمد بن محمد بلعمی وزیر منصور بن نوح که در سنه ۳۶۳ متوفی شده و بعضی ... بن منصور
پادشاه شد چنانکه در سیاق التواریخ ... منصور ... ترجمه نموده اول نسخه
بدانکه این تاریخ نامه بزرگیست که گرد آورده ابو جعفر محمد بن جریر بن یزید الطبری
... بعون الله و توفیقه والحمد لله حق حمده کاتب محمد قاسم تاریخ تحریر ۱۰۵۴



بسم الله الرحمن الرحیم

بدانکه این تاریخ نامهٔ بزرگ است که گرد آورد ابو جعفر محمد بن جریر بن یزید الطبری رحمة الله علیه که ملک خراسان ابو صالح منصور بن
نوح فرمان داد دستور خویش را ابو علی محمد بن محمد البلعمی را که این تاریخ نامهٔ پسر جریر را که تازی است پارسی گردان بعبارتی هر چه نیکوتر چنانکه
اندر وی نقصانی نیفتد پس گوید چون اندر وی نگاه کردم علمها دیدم و اندر وی بسیار حجتها و آیتهای قرآن و اخبار نیکو و مثال خوب
و سرگذشتهای پیغمبران [illegible] فایدهای بسیار دیدم پس رنج بردم و جهد نمودم و از عربی بپارسی گردانیدم به نیروی ایزد عز و علا
و خواستیم که تاریخ روزگار اندر وی یاد کنیم آنچه هر کسی گفته است از اهل نجوم از آسمان و جهود و گبر هر گروه آنچه گفته اند ازین کتاب یاد کنیم بتوفیق ایزد
تعالی و تقدس پس از روزگار آدم علیه السلام تا گاه رستخیز چند بوده

بدانکه اهل نجوم چنین گویند که ارسطاطالیس حکیم و بقراط و آن
استادان که خداوندان علم نجوم بوده اند که چون خدای عز و جل ماه و آفتاب را بیافرید و جمله کواکب را از نو بدید آورد و هر یکی از رفتاری و روشنی برخلاف
یکدیگر داد و چون بعهد آدم رسید شش کوکب از کواکب سبعه در شرف خویش بودند چنانکه در معنی منجری نظم آورده باشد که سبع الکواکب
کن فی شرافها الا عطارد حین صدور آدم زحل در میزان بود به بیست و یک درجه و مشتری در سرطان بود به پانزده درجه و مریخ در بیست و شش
و آفتاب در برج حمل بود به نوزده درجه و زهره در برج حوت به بیست و هفت درجه و عطارد در شرف بود و ماه در سه درجه ثور بود و در [illegible] از قول ادریس
پیغمبر علیه السلام هم از طریق نجوم که خدای تعالی دو تن بیافرید اندر بهشت اندر وی بی آفت و لیکن اندر سالهای حمل و ثور و جوزا
بود پس بزمین آمدند و سه هزار سال بزمین بودند بی آفت و بی اندوه و این سالها سرطان و اسد و سنبله بود و چون سال
میزان رسید بیماریها و اندوه و ملالت و بیماری بدید آمد پس کیومرث بدید آمد و گویند که او آدم بود و پادشاه شد بر زمین

بلعمی

و براب و گیاه و درختها و اندرین روزگار سی سال نخستین خورشید و هر مرد اندر بره بودند و ماه اندر کژدم و کیوان
اندر ترازو و بهرام اندر بره و ناهید و تیر اندر ماهی از اول هر یکی از شرف خویش بیرون آمدند و کس نداند که باز
بجای خویشتن شوند مگر خدای عز و جل کس نداند و اندر شهنامهٔ بزرگ ابدون گوید پسر مقفع که از گاه بیرون آمدن آدم تا بروزگار
پیغامبر صلوات الله و سلامه علیه شش هزار و سیزده سال بود و چهار هزار و هفتصد سال گویند و چنین گویند که نخستین
کسیکه در زمین آمد آدم بود و او را کیومرث خواندند و محمد بن الجهم البرمکی همچنین گوید و زادان بن شاهوی همچنین
گوید و اندر نامهٔ بهرام بن مهران اصفهانی همچنین آمده و اندر نامهٔ مردانشاه و قاسم اصفهانی همچنین آمده و موسی بن عیسی
الخسروی و پارسیان پارس هم ابدون گویند که راوی فرخان موبد موبدان آگاهی کند از روز [illegible] موبد شاپور آگاهی داد
که اندر روزگار آدم علیه السلام چند است و ایشان هم برین گفتار گرد آمدند که ما یاد کنیم که این پادشاهی اول بدست ایشان بود
و کم و بیش سالها ایشان دانسته اند زیرا که روزگار دینان پس جایگیر شود هر که از پیغامبری به پیغامبری افتد یا از پادشاهی بپادشاهی
روزگار و مدتی برآید آئین پیشین فراموش کنند هر که از پس آید از رسم پیشین بگرداند چنانکه آدم تا نوح و ابراهیم و از
ابراهیم تا موسی و از موسی تا عیسی و از عیسی تا پیغمبر صلوات الله و سلامه علیه و علیهم اجمعین هر کسی رسم پیشین بگردانیده اند این
تاریخ از هجرت باید تا روزگار هر کسی پیدا و آشکارا باشد و گویند زمین بود و مردم نبود و گویند مردم بود و پادشاه
نبود و از پس کیومرث صد و هفتاد سال هیچ پادشاهی اندر جهان نبود و آنچه بودند بی نام و نشان بودند و اول
پادشاهی که در جهان بود از آن پیشدادیان بود و لیکن چهار بار پادشاهی از دست ایشان برفت و کس مدت
مدت پادشاهی ایشان را ندانند و ذکر نکرده اند و دیگر گروه گبران و کیشان گویند که خدای عز و جل اندر این جهان
نخستین چیزی که آفرید مردی آفرید و گاوی و این مرد را کیومرث خواندند و معنی کیومرث زنده گویا بود پس او را
او را گوشاه خواندند که این جهان ویران بود و او در شکاف کوهی ماوا داشت تنها و مردم با او نبودی و معنی
گوکو داشت و پادشاه کوه خواندندی او را و سی سال در آنجا تنها بزیست بیکس و همدم پس از آن عمرش سر آمد
و بمرد و آن آب که از پشت او بیامد اندر شکاف زمین فرو شد و مدت چهل سال اندر زمین بود و بعد از
چهل سال دو تن دیگر از زمین برآمدند و همی رستند در روی زمین و از حال بحال میگشتند تا پنجاه سال برآمد پس دو
درخت بود بر سان مردم یکی نر و یکی ماده پس ایشان حرکت کردند و از ایشان فرزندان آمدند و ایشان را
مشی و مشیانه خواندند و جماعت اسلام آدم و حوا خوانند و این خلق روی زمین همه از ایشان بوجود آمدند
و چنین گویند که مدت این جهان تا رستخیز که ایزد وعده کرده نه هزار سال بود و گویند آدم با جفت خویش
اندر بهشت سه هزار سال بود پس بزمین آمدند با جفت خویش و سه هزار سال برآمد بی آفت پس اهرمن و تباره

بدینی معروف این شیخ را بیافت با متابعان وی بشهری نامش رصافه ازمیان مصرازان سوی رحبه
شام و با ایشان حرب کرد این سلاله بهزیمت کردند و بکشتند و این رصافه را تاراج کردند و
مزگت آدینه بسوختند و همچنان غارت کنان به بها بیذرشدند و آن پادشاهی مردی فرغانی را
بود نامش طغج بن جیف از دست هرون بن حمار . . . طمع کرده بود و یکتنی او را بدان
دست باز داشته بود و پس این معلم که نامش نصر بود برفت بشام و باز آن مردمان روی کرد و آمدند
خلقی بسیار چون نصر سپاه گرد کرد از قرامطه بجد و بصره آمد و بصره بگرفت و آن پادشاهی را
مردی بود از سرهنگان متوکل نام وی احمد بن المبلغ و مکتفی او را فرستاده بود و بحرب خوارج که پیدا
آمده بود نام وی را انجلیی پس قرامطه بیامدند و خلیفه ابن الملبغ را بکشتند نامش صالح بن الفضل و خبر
بمکتفی آمد در روز حسین بن حمدان از ابفرستاد تا سپاه بطلب ایشان و قرامطه بباد یه اندر شدند و
جاها و منزلها ویران کردند حسین نتوانست از پس ایشان رفتن تا به مکتفی آمد که ایشان جاها را باد یه
اندر تباه کردند سپاه از پس ایشان نتوان بردن که آب نباشد و مکتفی از بغداد هزار اشتر فرستاد و
تا زاد و آب برگرفتند و بباد یه اندر شدند چون قرامطه شنیدند که سپاه سلطان آمد دانستند که عذر
نپذیرد و کرد . . . بدند و نصر را که مهتر بود بکشتند و سرش بمحمد بن اسحق فرستادند و از وی درخواستند تا
ایشان را زینهار داد و محمد بن اسحق آن سر بمکتفی فرستاد و ایشان را زینهار خواست وی اجابت کرد و سپاه
مکتفی بیامدند و تا دسیه حرب کردند روز دوشنبه بر و تراز ذی الحجه گذشته و نخست قرامطه را بهزیمت کردند
پس قرامطه کمین کرده بودند و ذکرویه و هزیمتیان بازگشتند و سپاه سلطان را میان اندر گرفتند و شمشیر
اندر نهادند و مال غارت کردند که عدد آن پدید نبود و در خویشتن قسمت کردند و چندان کس کشته شده
بود که هیچکس از کندان نتوانست گذشتن و ذکرویه قاسم بن احمد بن علی را خلیفت کرد و او را امیر خواندندی
و ذکرویه رسید و انجا بقادسیه بنشست تا قرقیسیا العراب را بگرفت و ذکرویه از قادسیه برفت با دل
خرم و بیفتاد یه بنشست و بهر جایی خبر شد و بر راه رفت بدان منزل بود تا مکه گر رآمدند تا خلقی بسیار
شدند و سلاحها بیرون کردند و از جای برفتند و با قرامطه بحرب بایستیدند . جمعه یازده روز
گذشته از محرم قرامطه ایشان را بکشتند و شمشیر اندر نهادند و چندان بکشتند که عدد آن پدیدار نبود و دیگر
اسیر گرفتند از جوانان و پیران و زنان و کودکان بی اندازه و مصیبتی بود در مسلمانان که هرگز نبود و آن
شب بهمه جهان برسید دیگر روز ذکرویه بفرمود تا مردمان وی با آب بمیان کشتگان اندر بودند و می
گشتند و بانگ همی کردند که را حاجت بدان هر که زنده بود و جراحت . . . . . . ستاندند تاکنا

بسال ۱۲۱۸ خورشیدی
. . . شد . . .

تاکس

روان که آب داشت او را بشمشیر بکشتند و چنین گویند که این کشتگان افزون از بیست هزار مرد بودند
بیرون از زنان و چندین هزار مرد بود که گرفتار آمد و پیش از این بودند که بهزیمت رفته بودند بباد یه اندر
از تشنگی بمردند و همه کسها بدان چاهها فرو افکندند و ایدون گویند که صد هزار مرد بودند از پیر و جوان
و زن و کودک که هلاک شدند و مکتفی محمد بن داود بن الجراح را بکوفه فرستاد و آن عارض بود و آن سپاه
بدست وی بود و همه سپاه را با وی بکوفه فرستاده بود و بفرمود تا همه سپاه را بباد یه اندر فرستند
و همه بیت المال را با وی بکوفه فرستاد و کتاب محمد بن جریر الطبری رحمه الله تا این جایگاه بتمام شد
و ندانست که از پس این کار چگونه گشت و کتاب اینجا رسیده بود که محمد بن جریر الطبری فرمان یافت و خواست که
کتاب تمام کرد وی اما بدان نرسید و کتابت این کتاب تمام شد در ماه ربیع الاخر که محمد بن جریر را اندک
پیش آمد و اختصار کتاب بحث ذکرویه شد تا و اصح اهل کمال و حسد و پنهان باشد و در سال دویست
و سه از او تصنیف این کتاب شد و در دویست و نود و چهار رحمه الله تمام پذیرفت بعصمة الله تعالی
و توفیقه والحمد لله حق حمده والصلوة علی نبیه محمد و آله اجمعین الطیبین الطاهرین
تمت الکتاب بعنایت الملک الوهاب در قلعه مبارکه چنده سمت اتمام پذیرفت
بتاریخ پانزدهم شهر شعبان المعظم سنه ۱۰۴ . . .
کاتبه محمد قاسم . . .